

#### دست آخر

کافکا در مکالمات برشت با بنیامین\*

### هیچ کس های قهرمان

#### شیمابه‌رمند

«نقطه شروع کافکا تمثیل است؛ تمثیلی که زیر سیطره منطق قرار دارد و تا آنجا که به طرز بیان واقعی این تمثیل‌ها مربوط می‌شوند، احتمالاً چندان جدی نیستند». مکالمات برشت و والتر بنیامین درباره کافکا از تمایز میان دو تیپ ادبی هنرمند دیده‌وری که جدی است و اندیشه‌ورز خونسردی که کاملاً جدی نیست، آغاز می‌شود. و با اینکه بنیامین خود معتقد است شاید بتوان کافکا را متعلق به یکی از این دو دسته دانست، این مسئله را پیش می‌کشد. به باور برشت، بی جوابی این پرسش این واقعیت را نشان می‌دهد که «اگرچه کافکا نویسنده بزرگی است، اما به هر حال نویسنده‌ای شکست‌خورده است». از دید برشت کافکا از تمثیل آغاز می‌کند؛ تمثیلی زیر سیطره منطق که چندان جدی نیست. اما این تمثیل تحت فرایند شکل‌گیری قرار می‌گیرد. این فرایند درون یک زمان بسط می‌یابد. و این مسئله هستهٔ زمان را از همان آغاز در بر می‌گیرد. برشت به تأثیرپذیری کافکا از داستایوفسکی اشاره می‌کند و معتقد است کافکا بدون «مفتش بزرگ» داستایوفسکی یا قطعه‌ای از «برادران کارمازوف»، نمی‌توانست فرم خاص خود را پیدا کند. در کافکا عنصر تمثیل با عنصر رؤیا در جدال‌اند. برشت معتقد است کافکا به‌عنوان یک دیده‌ور آنچه را که قرار بود رخ دهد می‌دید، بی‌آنکه آنچه را که واقعاً وجود دارد ببیند. برشت در مکالمه با بنیامین، بار دیگر، به‌صراحت بر خصلت پیشگویانهٔ کار کافکا تأکید می‌کند. او مسئلهٔ سازمانگ را «سازمان» می‌داند و با قاطعیت می‌گوید کافکا فقط و فقط یک مسئله داشت و آن اندیشیدن به انسان‌هایی که به‌واسطهٔ شکل‌های زندگی‌شان در جامعه ازخودبیگانه شده‌اند و او شکل خاص این‌ ازخودبیگانگی را پیش‌بینی کرده بود. برای مثال شیوه‌های سازمانگ ب.پ.یو (از همان اطلاعاتی شوروی بین سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۳) را. اما کافکا به تعبیر برشت، راه‌حلی نیافت و هرگز از کابوس بیدار نشد؛ «هوشیاری کافکا هوشیاری یک انسان ناهوشیار است. یک رؤیابین». از منظر برشت، کافکا در زمره آن «اسناد نومیدی» است که نویسندگان سوسیالیست می‌توانستند ابداعات تکنیکی‌اش را فرابگیرند. آنچه برشت در کافکا نقد می‌کند و آن را پس می‌زند، ناامیدی و یاسی است که او در آثار کافکا ردیابی می‌کند؛ اما ابداع یا امر نو کافکا فراتر از تکنیک است، بلکه «نوعی شوهد و فهم است که به این تکنیک شکل می‌دهد». برشت بر این باور است که جهان‌بینی کافکا جهان‌بینی «آن انسانی است که در زیر چرخ‌ها گیر کرده است»، خرده‌بورژوازی که ناگزیر باید طوق این جهان‌بینی را به گردن بیندازند. با این وصف، برشت بی‌درنگ اشاره می‌کند که این، البته آن خرده‌بورژوازی نیست که به سمت فاشیسم و پیشوا چرخش می‌کند، چراکه «او حتی زیر خیمه که به پرشگرشی ادامه می‌دهد» و از این‌رو کافکا «یک خردمند است». به تعبیر بنیامین، این خردمندی در وضعیتی بروز می‌کند که انسان اجازه می‌دهد تناقضات هستی وارد زندگی‌اش شوند، «یعنی تنها جایی که در نهایت امکان حل‌وفصل دارند». برشت برای آنکه تصویر دقیق‌تری از تفسیر خود از کافکا به دست دهد، تمثیل «مصائب سودمندی» از یک فیلسوف چینی را به کار می‌گیرد: در یک جنگل انواع مختلفی از تنهٔ درختان وجود دارد که از قطورترین آنها الوار کشتی می‌سازند و از آنها که قطور نیستند اما تا حدی محکم‌اند جعبه‌ها و تابوت‌ها را می‌سازند؛ و باریک‌ترین تنه‌ها برای ترکه‌های تازیانه‌ها به کار می‌روند، اما از تراشه‌هایشان چیزی نمی‌سازند. این‌ها از مصائب سودمندی جان به در می‌برند. آثار کافکا در نظر برشت چنین جنگلی از ایده‌ها و فکرهاست. «باید در آثار کافکا چنان چیزی کرد که انگار داری در چنین جنگلی می‌گردی. بدین‌ترتیب کلتی از چیزهای بسیار سودمند به دست می‌آوری. تصاویر البته خوب هستند، اما مابقی به‌تمامی رمز و راز بازی است». از دید برشت ژرفا راه به جایی نمی‌برد. «ژرفا یک گسترهٔ دیگر است. این تنها ژرفا است و به‌هیچ‌وجه هیچ چیزی برای نگرستن به درون آن وجود ندارد». اما بنیامین معتقد است با اینکه کافکا پر از رمز و رازبازی ناب است، مسئله مهم درباره کافکا هنوز چیزی دیگری است. از دید بنیامین ماجرا به همین سادگی حل‌وفصل نمی‌شود و ضرورت دارد که به ایده‌های کافکا وضوح بیشتری بخشیده شود؛ ایده‌هایی که از یک شرارت همگانی حکایت دارد که به بشر هجوم آورده است. برشت در تعقیب این شرارت در آثار کافکا به «محاکمه» می‌رسد. «آنچه این اثر فراتر از هر چیز دیگری بیان می‌کند، وحشت بی‌پایان و خردکننده شهرهای بزرگ است». کافکا مدعی است که کابوس این ایده از دل تجربیات خودش برآمده و چنین شهرهایی بیانگر هزارتو‌هایی بی‌انتها از روابط فرعی و وابستگی‌های متقابل پیچیده و تقسیم‌بندی‌هایی هستند و انسان به‌واسطه اشکال مختلف زندگی مدرن، ناگزیر به زیستن در این شهرهاست. از این‌رو، در جهانی که هرکس می‌تواند بار مسئولیت خود را به دوش دیگری ببفکند، خرده‌بورژوا در پیشوا انسانی را می‌یابد که حاضر است مسئولیت شرارت‌های خود را بر عهده بگیرد. از این‌رو، برشت اثر «محاکمه» کافکا را پیشگویانه می‌خواند و به شخصیت دیگری از داستان‌های کافکا یعنی «آدراک» اشاره می‌کند که خانه‌به‌دوشی نگران خانواده است، و از منظر برشت، این موقعیت خود کافکا است. «در حالی که تیپ خرده‌بورژوازی معاصر ما (یعنی تیپ فاشیست) تصمیم گرفته اراده آهنین و تزلزل‌ناپذیری را برای تغییر این وضعیت به کار بگیرد، کافکا سرسختانه با این وضعیت مخالف است. کافکا با پرسش‌هایش پاسخ می‌دهد. او خواستار محافظت از وضعیت خودش است. اما ماهیت وضعیت او این چنین است که آن تدبیر ایمنی که او مطالبه می‌کند، خود باید غیرعقلانی باشد». از دید برشت این متضحهٔ کافکایی است که «آن انسانی که ظاهراً متقاعد شده که هیچ چیز شکننده‌تر از همه تدبیرهای ایمنی نیست، خود باید یک مأمور بیمه باشد». در تفسیر استثنای میچل، درست‌است که به تعبیر برشت، قهرمانان کافکا زیر چرخ‌ها له می‌شوند اما آنها همراه با «شوایک» و «لئوپولد بلوم» در زمره «خردمندان» بالقوهٔ روزهای «بد جدید» به‌شمار می‌آیند. قربانی کافکایی، کای بی‌نام‌ونشان، خرده‌بورژوازی زیر چرخ‌ها، بدل به کای برشتی، یعنی آقای کیونر زیرک می‌شود. و روزهای «بد جدید» شخصیت را ویران می‌کند و یک انسان بی‌نام می‌آفریند. که به تعبیر میچل، برشت و بنیامین با این انسان بی‌نام آغاز می‌کنند و انعطاف‌پذیری او را تقدیر می‌کنند تا شاید آن «چیز سخت» فروپاشد. «آنان به‌خاطر هراسشان از یک عصر جدید ظلمت، آن چشم‌اندازی را برای تفکر برمی‌انگیزند که از بیکار طبقاتی موجود فراتر می‌رود تا جملگی مبارزات اجتماعی بشر را در بر گیرد. و این آنجاست که خصلت‌هایی همچون زیرکی و بردباری نسبت به قهرمان‌گرایی از اهمیت بیشتری برخوردار هستند». بنابراین درام و شعر برشت، به‌زعم میچل همچون «کتاب مرجع انسان‌گرایی برای اعصار ظلمت» است، و «قهرمان‌های او زیرک‌اند، هیچ‌کس‌های خنده‌دار».

❖ «فهم برشت»، والتر بنیامین، نیما عیسی‌پور و دیگران، نشر بیدگل

– در را همیشه باید بست حتی پشت سر دوستی که رفته است وگرنه هوا خیلی سرد می‌شود.
– سردتر از آن ممکن نیست بشود.
– چرا ممکن است<sup>۱</sup>!

حکایت بالا از آن متی است، او مردی متفکر از اهالی چین است که برای دوستدارانش که به دیدارش می‌رفتند داستان‌هایی حکایت می‌کرد که آنها را به فکر فرومی‌برد. داستان‌های متی بسیار کوتاه و مختصر گاه در چند خط خلاصه می‌شود، زیرا متی بر این باور بود که «آدم متفکر در همه چیز صرفه‌جو است، در استفاده از چراغ، در خوردن نان و در تفکر». برشت متأثر از متی حکایت‌های او را تحت عنوان «اندیشه‌های متی» انتشار می‌دهد. آنچه برشت را تحت تأثیر قرار می‌دهد، روش متی در ارائه داستان‌هایش است؛ اختصار در داستان‌گویی و هم‌زمان به چالش کشاندن عادات روزمره ایده‌ای است که برشت در نوشتن نمایش‌نامه‌های پرتعدادش از آن بهره‌مند می‌شود. برشت با هرگونه اطاله کلام مخالف بود و آن را نوعی «ولخرجی» یا در حقیقت فلسفه‌بافی قلمداد می‌کرد. او موجز می‌نوشت و با خواننده همدلی می‌کرد، اما ناگهان یکباره با حمله‌ای غافلگیرکننده خواننده را به تأمل وادار می‌کرد تا باورهایش را مورد تردید قرار دهد. «تو نزد متی آمدی و گفت می‌خواهم در جنگ طبقات شرکت کنم به من کار بیاమز. متی گفت بنشین، تو نشست و پرسید چطور باید مبارزه کرد؟ متی خندید و پرسید راحت نشست‌ای، تو با تعجب گفت نمی‌فهمم، مگر چطور باید نشست؟» متی برایش توضیح داد ولی تو با بی‌صبری گفت، من که نیامده‌ام نشست یاد بگیرم. متی با حوصله گفت می‌دانم تو می‌خواهی مبارزه یاد بگیری ولی برای این کار باید جایات راحت باشد، چون ما نشست‌ایم و نشسته می‌خواهیم یاد بگیریم. تو گفت اگر انسان پیوسته به دنبال آن باشد که در راحت‌ترین وضع قرار گیرد و از اوضاع موجود بیشترین بهره را به دست آورد و خلاصه در پی درک لذت باشد، آن‌وقت چطور خواهد توانست بجنگد. متی گفت اگر آدم در پی لذت نباشد و نخواهد بیشترین بهره را از اوضاع موجود به دست آورد و در بهترین حالت قرار گیرد، پس برای چه مبارزه کند؟<sup>۲</sup>

برشت اگرچه متأثر از آموزه‌های پراگماتیستی است و پراگماتیسم چنان که متی می‌گوید «بیشترین بهره از اوضاع موجود» به حساب می‌آید، اما پراگماتیسم برشت به نسبی‌گرایی منتهی نمی‌شود، بلکه به «حقیقتی مشخص» راه پیدا می‌کند. ایده «حقیقت مشخص است»، در اصل ایده‌های برشتی و از قضا موضوع بحث و گفت‌وگوهای طولانی برشت با والتر بنیامین، اندیشه‌سم‌ت‌هاش بود. با پیداشدن حقیقت، ادبیات و به‌طور کلی هنر مست‌وسویی جانبدارانه پیدا می‌کنند، به همین دلیل برشت از مخالفان جدی ایده «هنر برای هنر» بود و از نظرش هنری که جانبدار حقیقت نباشد، تنها سرگرم‌کننده می‌شود و به‌صورت مخدري عمل می‌کند که تماشاگر را در نهایت بی‌تفاوت و کودن به

شکل‌های زندگی: تأملی در «اندیشه‌های متی»

# صرفه‌جویی‌های برشت

#### نادر شهریوری (صدقی)



حال خود رها می‌کند. آنچه برشت برنمی‌تافت، خوب‌بودن آدم‌ها در جهان بد بود. «رو که شاگرد متی بود می‌گفت کسانی فقیرند و کسانی ثروتمند، این بی‌عدالتی است، متی افزود بی‌عدالتی ثروتمندان، رو گفت: عشق به عدالت در فقرا زیادتر است. متی گفت: این‌را نمی‌دانم. اما فقرا محتاج عدالت‌اند و ثروتمندان محتاج بی‌عدالتی، این مهم است.»<sup>۳</sup> جهان بد که به نظر برشت ناشی از بی‌عدالتی ثروتمندان است –چنان که متی می‌گوید– او را به فکر فرومی‌برد. برشت می‌گوید اگر جهان بد است نه به آن سبب است که انسان‌ها خوب نیستند، بلکه به آن سبب است که شرایط چندان خوب نیست: «متی می‌گفت از مردم نخواهید خوب باشند، شغل‌های خوب درست کنید.»<sup>۴</sup> آنچه در پراگماتیسم برشت –مصلحت‌جویی معطوف به حقیقت مشخص– اهمیت پیدا می‌کند، گره‌زدن ایده‌هایش به زندگی روزمره است. برشت چنان‌که می‌گوید از چیزهای قدیمی خوب شروع نمی‌کند بلکه از چیزهای بد کنونی آغاز می‌شود تا آن را در خدمت حقیقت مشخص که عبارت است از تغییر وضع موجود قرار دهد. –این چیزهای بد اموری کلی نیستند که نتوان با آنها ارتباط برقرار کرد، بلکه اموری کاملاً ملموس‌اند که هرکسی می‌تواند با آن ارتباط برقرار کند و در حقیقت تجربه‌اش کند. «متی می‌پرسد زمانی که می‌ان-له در زندان بود تمام زمستان از پنجرارش به پرنده‌ها غذا می‌داد و می‌گفت: اینها محتاج کمک هستند، چون چیزی برای خوردن ندارند و حزب هم نمی‌توانند تشکیل بدهند.»<sup>۵</sup>

برشت منتقد واقعی هدف‌های دوردست و راه‌حل‌های کلی

### اکنونیست: دونالد ترامپ چه خواهد کرد؟

# یک رئیس‌جمهور امپراتور

آقای ترامپ تصور می‌کند، حداقل به صورت بدلی به Gilded Age (دوران رشد برق‌آسای آمریکا از ۱۸۷۰ تا ۱۹۰۰) شباهت دارد. آقای ترامپ می‌خواهد مانند مک‌کینلی، از نُر‌ها و مقررات وضع‌شده در قرن بیستم رها باشد. اما ریاست‌جمهوری قرن بیست‌ویکم بسیار قدرتمندتر است. پروژه ۱۸۹۷ با پروژه ۲۰۲۵ ترکیب شده است. مک‌کینلی زمانی حکومت می‌کرد که دولت فدرال ۱۵۰ هزار کارمند داشت؛ بسیار کمتر از آن چیزی که وزارتخانه جدید به نام «وزارت کارآمدسازی دولت» حتی تصورش را هم نمی‌تواند بکند. درست برعکس، تازه قرار است آقای ترامپ مستقیماً ۴۰۳ میلیون نفر ازجمله ۱۰۳ میلیون مرد و زن یونیفرم‌پوش را برای امور اجرایی استخدام کند. رئیس‌جمهور، قدرتمندترین نیروی نظامی را که تا به حال جمع‌آوری کرده است، در اختیار دارد که برای این نیروی نظامی، به‌عنوان سهمی از تولید ناخالص داخلی، به نام فدرال ۹ برابر بیشتر از دهه ۱۸۹۰ هزینه می‌کند. برای مبارزه با دو جنگ جهانی و پایان‌دادن به جدایی‌نازادی در قرن بیستم، قوه مجریه قدرت روزافزونی را انباشته کرد. آرتور شلنکر در دهه ۱۹۷۰ دراین‌باره به طعنه نوشت: این ریاست‌جمهوری «امپراتوری» است. آمریکای مدرن امپراتوری نکرد. با این حال، اکنون آمریکا یک رئیس‌جمهور امپراتورگونه دارد که زاغ‌سیاه دشمنانش، اعم از داخلی و خارجی را مدام چوب می‌زند تا بر آنها غلبه کند. منظور آقای ترامپ این است که قدرت عظیم ریاست‌جمهوری را به درون و بیرون تبدیل کند تا بر آمریکا مسلط شود که هیچ رئیس‌جمهور دیگری از زمان جنگ جهانی دوم تاکنون چنین نکرده است. سیاست به نفع اوست. همان‌طور که آمریکا بیشتر جزئی شده است، تصویب قوانین در کنگره سخت‌تر شده است. رئیس‌جمهور جدید در اولین دوره ریاست‌جمهوری خود نشان داد که وقتی کنگره به‌طور مساوی تقسیم می‌شود، تهدید به استیضاح



است؛ به بیانی دیگر او در انتشار ایده‌های خود نه‌تنها دست و دلباز نیست بلکه صرفه‌جو است. او تلاش می‌کند تا سودمندی‌های کارش را با صرفه‌جویی تجربه کند و از نتیجه آن بهره‌مند می‌شود. در غیر این صورت رسیدن به دوردست‌ترین هدف‌ها به یک معنا نرسیدن است. «لای-تو که یکی از شاگردان متی بود، روزی به او گفت قصد دارد به سفر بزرگی روانه شود. متی گفت چطور می‌خواهی سفر کنی در حالی که هنوز سه سرزمین ده، سونه و نو هرچند که دشمنی مشترک و زورمند دارند، هنوز متحد نشده‌اند؟ لای-تو دختری بود که تأثیری بر جریان امور نداشت و اتحاد سه سرزمین چیزی بود که به نظرش بیرون از قدرت او می‌آمد. وقتی این را گفت، متی جواب داد: اتحاد سه کشور هدفی دوردست است ولی دوردست‌تر از یک هدف دور بی‌هدفی است. سفر تو هدفی ندارد.»<sup>۶</sup> برشت اگرچه بر هدف به‌منظور تحقق دنیای بهتر تأکید می‌کند «تا آدمیان در واپسین ساعات زندگی دنیای پرتعدادش از ترک گویند.»<sup>۷</sup> اما هنگامی که به آرمان‌ها و شهرها می‌رسد، آنها را چنان‌که باید قابل تحقق نمی‌داند؛ در نتیجه با باورهای پراگماتیستی‌اش همخوانی پیدا نمی‌کند. به نظر برشت آرمان‌شهر نوعی هدفی دور که بی‌هدفی است به حساب می‌آید. از نظرش آرمان‌شهرگرایی یا هدف‌های کلی در اصل نوعی ولخرجی بی‌حساب‌وکتاب است که با منش مشخص برشت که ریزینی توام با صرفه‌جویی است جور درنمی‌آید، طرفهٔ آنکه به نظرش هیچ نظامی هم در نهایت پایدار نمی‌ماند. «از این شهرها تنها یک چیز پایدار خواهد ماند/ آنچه از بین آنها می‌گذرد، نسیم.»<sup>۸</sup> «با من به جورجیا بیا» شعری مشهور از برشت است که به یک معنا نقد آرمان‌شهری‌های تثبیت‌شده است، زیرا هنگامی که شاعر با به آرمان‌شهر می‌گذارد، درمی‌یابد که نظم استقرار یافته ماندگار نیست. «بنگر اندیشه‌هایت را و بین/ که کهنده‌اند/ به یاد آر که روزگاری چه تو بودند/ اکنون با چشم درون در آن مگر/ به سردی بنگر و بگو که کهنده‌اند/ با من به جورجیا بیا/ در آنجا خواهی دید/ بسیاری اندیشه‌های نور/ا و زمانی که این اندیشه‌ها نیز کهنه شوند/ ما در آنجا نخواهیم ماند.»<sup>۹</sup>

برشت نویسنده‌ای تأثیرگذار بود، تأثیرگذاری او را می‌توان با سارتر مقایسه کرد. هرچند ادبیات او به تعبیری مهم‌تر و ماندگارتر از سارتر به حساب می‌آید. او به رُغم نمایش‌نامه‌های متعدد شخصیتی وفادار و ازجمله وفادار به اندیشه‌های متی بود. «آدم متفکر در همه‌چیز صرفه‌جو است، در استفاده از چراغ، در خوردن نان و در تفکر». این وفاداری را می‌توان در شخصی‌ترین روایط عاطفی برشت نیز ملاحظه کرد. برشت در نامه‌ای به همسرش هلنه وایگل می‌نویسد، «می‌دانی که برای تو بی‌نهایت ارزش قائل هستم، هرچند که به‌ندرت و شاید هرگز به زبان نیاورده‌ام».

–۸، ۶–۸. «اندیشه‌های متی» برشت، ترجمه بهرام حبیبی ۹،۷. شعری از برشت

دیگر به‌عنوان یک مانع عملی عمل نمی‌کند. این انضصال قدرت طولانی‌مدت از کنگره باعث شده است که دادگاه و قوه مجریه بیشتر مسئول باشند. برخی قوانین کلیدی درباره سقط جنین، تغییرات آب‌وهوایی، اقدام مثبت، تأمین مالی کمیون انتخاباتی و آزادی بیان از طرف رئیس‌جمهور با قضات به اجرا گذاشته شده‌اند. این دیوان عالی بود که تصمیم گرفت رؤسای جمهور از پیگرد قانونی برای اعمال رسمی ممنوع هستند، که مثلاً به این معنی است که رئیس‌جمهور می‌تواند meme (میم کوین) که از سوی رئیس‌جمهور، قبل از روی کار آمدن او با بازار عرضه می‌شود، برای او مشکلی ایجاد نمی‌کند. این باعث درگیری بین آقای ترامپ و خودنویسش از یک سو و قضات و چکش‌های‌شان از سوی دیگر می‌شود. درحالی‌که دولت جدید آزمایش می‌کند که تا چه حد می‌تواند معنای هر قانون را کش دهد –استقرار ارتش در برابر مهاجران «متجاوز» یا تبدیل وزارت دادگستری علیه دشمنان آقای ترامپ– برده‌ای دادگاه و دولت اجتناب‌ناپذیر می‌شود. به نظر می‌رسد آقای ترامپ از این چشم‌انداز لذت می‌برد. فرمان اجرایی او که به دنبال پایان‌دادن به حق شهروندی متولدان در آمریکاست، آشکارا خلاف قانون اساسی است و به همین دلیل احتمالاً لغو خواهد شد. اما اگر این‌طور باشد، آقای ترامپ ادعا خواهد کرد که نخبگان رده‌وشامیریوش در حال ختنی‌کردن اراده مردمی هستند که او را انتخاب کرده‌اند. حامیان او گرد هم خواهند آمد و او مبارزه دیگری را آغاز خواهد کرد.

#### مک‌کینلی امروز در یک وضعیت دنالی

تمایل آقای ترامپ به گسترش قدرت اجرایی خودش امری غیرعادی نیست. بسیاری از رؤسای جمهور جاه‌طلب (و برخی از بزرگ‌ترین‌ها) این کار را انجام داده‌اند. تازه او مطمئن هم نیست که موفق به این کار بشود. دادگاه‌ها تنها معی نیست. او تلاش می‌کند دستگاه بوروکراسی را مختل و مرعوب کند، چراکه این دستگاه در به تأخیر انداختن امور واقعاً مهارت دارد. ایالت‌ها و شهرهایی که از طریق دموکرات‌ها اداره می‌شود، در برابر او مقاومت خواهند کرد. او باید با اختلافات در تیمش، با راکتور خودش و با واقعیت دانما مبارزه کند. آقای ترامپ در براندازی نظم قدیمی مهارت نشان داده است، اما مشخص نیست چه چیزی جایگزین آن خواهد شد. امید این است که او به عهد خود برای کارآمدتر کردن دولت آمریکا، یورپایی بیشتر اقتصاد و امنیت مرزهایش عمل کند. اما یک نتیجه به‌مراتب بدتر نیز متصور است. در هر دو صورت، نهادهای کنترل و بالانس هنوز در آمریکا سر جای خود هستند و در شرف آزمایش.

۱. دنالی (Denali)، نام بلندترین قله آلاسکا است که قبلاً نامش مک‌کینلی بوده. اما بعدها نام مرسوم بومیان آمریکا بر آن گذاشته شد و این تغییر خود باعث شد که در آمریکا دنالی خود «ناما محول» شناخته شود.

منبع: اکونومیست (The Economist)، ۲۳ ژانویه ۲۰۲۵

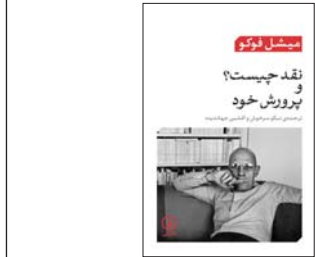
#### عطف

«نقد چیست؟ و پرورش خود»

دو سخنرانی از فوکو

کانتی دیگر

شرق: «نقد چیست؟ و پرورش خود» مجموعه‌ای از دو سخنرانی میشل فوکو است. سخنرانی نخست با عنوان «نقد چیست؟» که در ۲۷ می ۱۹۷۸ در سوربن و انجمن فرانسوی فلسفه انجام شده است و در این سخنرانی بر مبنای پاسخ کانت به پرسش «روشن‌نگری چیست؟» (۱۷۸۴) تعریفی از نقد ارائه می‌کند. فوکو نقد را رویکردی اخلاقی-سیاسی مبتنی بر «خواست این‌همه حکومت‌نشدن» تعریف می‌کند. در فاصله‌های پنج‌ساله، فوکو سخنرانی دیگری ایراد می‌کند. سخنرانی دوم تحت عنوان «پرورش خود» مربوط به سال ۱۹۸۳ است؛ فوکو این سخنرانی را در ۱۲ آوریل ۱۹۸۳ در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی ایراد می‌کند و در این سخنرانی کارش را تا هستی‌شناسی تاریخی خویش‌ن‌مان تعریف می‌کند و در این سخنرانی رابطه‌ای میان تاملاتش در مورد روشن‌نگری وتحلیل‌هایش در مورد یونان و روم باستان برقرار می‌کند. فوکو طی همین اقامت در ایالات متحده در سه جلسه پرسش‌وپاسخ شرکت می‌کند و در این جلسات به پرسش‌های حاضران در مورد صحت‌هایش و نیز خط سیر فلسفی‌اش پاسخ می‌دهد. گزارش این جلسات نیز در این کتاب آمده است. در پیشگفتار روشنگر کتاب به قلم دانیله لورتسینی و آرنولد آی. دیودیسون، اندیشه فوکو و بازتاب آن در این دو سخنرانی بررسی شده است. این دو مفسر اشاره می‌کنند که اندیشه فوکو سلسله‌ای از دگرگونی‌ها ر پشت سر گذاشته است و البته از لحن خاص فوکو نیز سخن می‌گویند. از دید آنان با وجود فاصله پنج‌ساله بین این دو سخنرانی، دست‌کم یک نقطه تماس بنیادین بین آن دو وجود دارد که ارزش و اهمیتش درخور مطالعه مفصل است؛ این نقطه تماس ارجاع فوکو به متن کانت با عنوان «روشن‌نگری چیست؟» است و تأمل بر دامنه اقدام انتقادی کانت و بازتعریف آن تا به نوبه خود این اقدام را ادامه دهد. آنان همچنین اشاره می‌کنند که ارجاع فوکو به کانت همواره برایش تعیین‌کننده بوده و این امر از آن‌رو است که فوکو با آشکارکردن «کانتی دیگر» یا دست‌کم با مشخص‌کردن نوعی راه کانتی جایگزین راه سه نقد کانت می‌کوشد تبارشناسی را در کردار فلسفی‌اش ترسیم کند. اولین مشخصه خاص‌بودگی سخنرانی فوکو در انجمن فرانسوی فلسفه این است که به‌جای آنکه تحلیل «روشن‌نگری چیست؟» باشد، امتداد تاملات فوکو در درسگفتار «امنیت، قلمرو، جمعیت» در کولژ دو فرانس است، که قصد داشت ظهور شیوه‌ای از اندیشیدن و بیان و عمل‌کردن را پیدا کند که مثل فضیلت بود و آن را «رویگرد قلمرو، جمعیت» در کولژ دو فرانس است، که قصد داشت ظهور شیوه‌ای از اندیشیدن و بیان و عمل‌کردن را پیدا کند که مثل فضیلت بود و آن را «رویگرد قلمرو، جمعیت» در کولژ دو فرانس است، که قصد داشت ظهور شیوه‌ای از اندیشیدن و بیان و عمل‌کردن را پیدا کند که مثل فضیلت بود و آن را «رویگرد قلمرو، جمعیت» در کولژ دو فرانس است. فوکو به‌نوعی برای اولین بار به کار گرفت و آن پرسشگری در باب اکنونیت است. اگرچه فوکو در سخنرانی خود بر آن تأکید نمی‌کند اما «ثابت‌ترین عنصر» در سلسله متون و سخنرانی‌های بعدی‌اش در مورد کانت است. فوکو تأکید می‌کند آنچه مدنظر است «پرسشگری فلسفی در مورد زمان حال» است که در قالب «بردارش علق» صورت‌بندی می‌شود. از نظر فوکو، متن کانت نوع جدیدی از پرسش را وارد فلسفه کرد که پرسش در باب دلالت تاریخی-فلسفی «لحظه خاصی است که فیلسوف می‌نویسد و خودش بخشی از آن است». در نتیجه فوکو در ۱۹۸۳ پرسش «روشن‌نگری چیست؟» را با پرسش تاریخی-انتقادی «ما اکنون چیستیم؟» یکی دانست.



**نقد چیست؟ و پرورش خود**
**میشل فوکو**
**ترجمه افشین جهان‌دیده، نیکو سرخوش**
**نشر نی**